

کار کودکان در قالی بافیها : به این ننگ پایان دهیم!

کمپین



ما خواهان شکل گیری یک جنبش سراسری و قدرتمندی هستیم که خانواده این کودکان در مرکز آن قرار بگیرند. این حرکت باید با حمایت گسترده همه کارگران و زحمتکش محله رویرو شود که اجازه نمیدهند محله آنها به مرکز بیگاری کودکان تبدیل گردد.

از همه فعالین و نیروها و احزاب سیاسی، و از همه مدافعین حقوق طبقه کارگر تقاضای حمایت از خواستههای ذکر شده را داریم

صفحه ۲

آنچه یک کارگر بیکار باید بداند!

چگونه یک اعتراض را سازمان دهیم؟

اما همه ما میدانیم که حق را با زور میشود گرفت. بدون زور هیچ حرفی، هر اندازه هم حرف حساب باشد به کرسی نمینشیند. زور نزد خود ما کارگران است و همه ما که هم سرنوشت هستیم. ما اکثریت جامعه هستیم، اما زور را باید جمع کرد تا بشود بکارش برد، و بعلاوه زور را باید به کسانی وارد کرد که اختیار دار همه نعماتی هستند که ما و بچه هایمان به آن محتاج هستیم. پول، غذا، مسکن و لباس، هر چه بخواهید، در همان شهری که زندگی میکنیم، هست.

صفحه ۳

حقوق حقه کارگر: بنگ. بنگ!

صفحه ۸

بیمه سلامت ایرانیان و سهم طبقه کارگر از آن

صفحه ۵

ادبیات کارگری (متن کامل)

دشمنی با کارگر در "رنالیسم کارگری" جدید

صفحه ۹

طنز

کلاسهای آموزشی برای پروردگاران عالم!

صفحه ۱۲

کار کودکان در قالی بافها: به این ننگ پایان دهیم!

مطابق آمار رسمی سالانه یک میلیون کودک در بیغوله های کارگاهها قالی بافی به استثمار کشیده میشوند. آنچه که به نام صنعت فرش ایران شناخته میشود و همواره به عنوان یک تجارت پر سود بر تارک اقتصاد ایران درخشیده است، چیزی جز حاصل استثمار کار کودکان نیست. همه ما از شرایط کاری این کودکان خبر داریم. این "صنعت" برای موفقیت بهتر به دستانی هر چه کوچکتر و به کودکانی نیاز دارد که کمتر از جای خود تکان بخورند. ترکیب این شرایط و محل دارهای قالی، محیط کار را برای این کودکان به بازداشتگاه های کار اجباری شبیه میسازد. طبیعی است که این کودکان از تحصیل، از بازی، از رشد و پرورش طبیعی و پایه ای خود برای همیشه باز می مانند. خارج از توجیهات والدین هیچ کس و به هیچ وجه نباید چنین رفتاری را با کودکان جامعه بپذیرد.

استثمار این کودکان در ایران قانونی است. این یک ننگ ملی است. این پدیده بر وجدان جمعی جامعه سنگینی میکند. استدلال مسئولان اداره این کارگاهها و مسئولان دولتی بسیار مسخره است:

می گویند: این کودکان دستمزد میگیرند!

می گویند: این تنها راه معاش خانواده است!

میگویند: لطمات سختی بر اقتصاد کشور وارد میشود!

اینها فقط بهانه است و هر کدام دال بر دست اندازی بیشرمانه به جان و حرمت این کودکان و گذاشتن تقصیر بر سر خانواده آنها میباشد. برنده اصلی در استثمار این کودکان تجار و دلالان دولتی هستند.

ما خواهان:

ممنوعیت فوری و بلاواسطه کار کودکان در این رشته هستیم. این کودکان باید تحت نظارت پزشکی و درمانی مجانی و تحت پوشش ارگان مستقل دولتی قرار بگیرند. راه بازگشت آنها به مدرسه هموار گردد.

به تمامی این کودکان به ازاء تمامی سالهای کار معادل حقوق نمایندگان مجلس بعنوان خسارت پرداخت شود. این خسارت تا رسیدن کودک به سن بلوغ باید بدست یک ارگان مستقل غیر دولتی سپرده شود.

همه والدین خانواده این کودکان باید تحت پوشش بیمه بیکاری شایسته و کافی برای زندگی معادل حقوق وزیران قرار بگیرند.

فروش فرشهای بافته شده توسط کار کودک باید بجرم شراکت در یک تجارت غیر قانونی ممنوع گردد.

ما خواهان شکل گیری یک جنبش سراسری و قدرتمندی هستیم که خانواده این کودکان در مرکز آن قرار بگیرند. این حرکت باید با حمایت گسترده همه کارگران و زحمتکش محله روبرو شود که اجازه نمیدهند محله آنها به مرکز بیگاری کودکان تبدیل گردد.

از همه فعالین و نیروها و احزاب سیاسی، و از همه مدافعین حقوق طبقه کارگر تقاضای حمایت از خواستههای ذکر شده را داریم.

علیه بیکاری



آنچه یک کارگر بیکار باید بداند!

چگونه یک اعتراض را سازمان دهیم؟

حتی خم به ابرو بیآورند. امر ما دفاع کردن از خود است و این مقدم بر هر چیز، مستلزم ارزش قایل شدن برای خود است. این مستلزم آنست که از انسان بودن خود کوتاه نیابیم.

بورژواها در همان قدم اول و با بیکاری ما را فقیر و گرسنه به حال خود رها میسازند. تا در قدم بعدی از بیکاری ما شرمندگی را در دل‌هایمان بکارند. می‌خواهند احساس مسئولیت ما در مقابل خانواده و فرزندانمان را به گرو بگیرند تا از توقعات انسانی خود کوتاه بیاییم. بر عکس، بخاطر فقیر بودن و محتاج نان شب شدن بچه‌ها، شرمنده نباید شد، طلبکار باید بود. به بچه‌هایمان یاد بدهیم که یک ذره انسان بودن خود را دست کم نگیرند. مثل آدم زندگی کردن حق مسلم ماست. به هیچ چیز کمتر نباید رضایت داد. هر وقت تصمیم‌گیری درباره تولید و توزیع و حکومت دست کارگران بود؛ آنوقت خودتان را

بخاطر فقیر ماندن ملامت کنید. امروز باید سرتان را بالا بگیرید و حق تان را بخواهید، نه مثل گداهان، مثل طبکارها. این شما

بورژواها در همان قدم اول و با بیکاری ما را فقیر و گرسنه به حال خود رها میسازند. تا در قدم بعدی از بیکاری ما شرمندگی را در دل‌هایمان بکارند. می‌خواهند احساس مسئولیت ما در مقابل خانواده و فرزندانمان را به گرو بگیرند تا از توقعات انسانی خود کوتاه بیاییم

نیستید که باید سرافکنده باشید. این شما نیستید که باید خجالت بکشید. خجالت و سرافکندگی ارزانی کسانی که دست به سیاه و سفید نزده، زحمت نکشیده، شاهانه زندگی میکنند. سگ توی کارگر، که برای سیر کردن شکم گرسنه بچه بی دفاع خود را به در و دیوار می‌زنی و دست به روی کس و ناکس دراز میکنی، به آن مفت خوران زالو صفتی که از مکیدن خون همین بچه‌ها فربه شده اند، شرف دارد. باید بخاطر آورد در مقابل سراسیمگی که در مقابل سرنوشت ما قرار داده اند باید مقاومت کرد.

اما همه ما میدانیم که حق را با زور میشود گرفت. بدون زور هیچ حرفی، هر اندازه هم حرف حساب باشد به کرسی نمینشیند. زور نزد خود ما کارگران است و همه ما که هم سرنوشت هستیم. ما اکثریت جامعه هستیم، اما زور را باید جمع کرد تا بشود بکارش برد، و بعلاوه زور را باید به کسانی وارد کرد که اختیار دار همه نعماتی هستند که ما و بچه‌هایمان به آن محتاج هستیم. پول، غذا، مسکن و لباس، هر چه بخواهید، در همان

شهری که زندگی میکنیم، هست. عده زیادی دارند. به قیمت محنت ما کارگران از ما به یغما برده اند. ما کارگران هر روز و هر روز همه این نعمات را با

ایران یک مرکز پر جنب و جوش کارگری است. اعتراض کارگری در ایران طنین پر قدرتی دارد. تعطیلی هر کارخانه، بیکاری و مصائب ناشی از آن مبارزه ای را دامن میزند که هر قدم آن مستلزم احساس هم سرنوشتی، اتحاد و مبارزه متشکل است. پشت هر قدم از این اتحاد آدمهای زنده و واقعی ایستاده‌اند که تفرقه و ناامیدی میان کارگران را خنثی کرده‌اند. این صدای اعتراض را باید بلندتر سازیم، این تنها شانس ما برای دفاع از معیشت و حق حیات تا خواستهای بر حق رفاهی ما است. از یک طرف ما میدانیم که امروز بازاء هر کسی که از اعتراض بر حق کارگری میگوید

صد دهان از عدم وحدت و از تشکل و از شکست کارگر میگویند. اما از طرف دیگر زندگی ما گواهی میدهد اگر تک تک ما

مشتی را که در جیب گره کرده ایم در هوا تکان دهیم، اگر خشمی را که فرو میخوریم فریاد بزنیم، و آنچه که حق خود میدانیم مطالبه کنیم، برای بستن دهان یاوه گوی شکست کارگر کافی است. این جامعه بیش از هر وقت دیگر تشنه اعتراض کارگری است. این اعتراض را باید سازمان داد، چگونه؟ برای سازمان دادن اعتراض به کسانی نیاز است که در صف جلوی آن بایستند، چگونه؟

قبل از هر چیز باید از قامت صاحب جامعه و از قامت طبقه کارگر ظاهر شد. اجازه ندهید با زبان و استدلالات بچگانه به سراغ شما بیایند. بیش از سیصد سال است هم طبقه ای‌های ما در جهان بر علیه نکبت بیکاری مبارزه کرده اند. از زاویه حق طلبانه کارگری راه حل فوری برای حل مساله بیکاری را برشمارید تا سمپاتی هر چه بیشتر کارگران را به سمت خود جلب نمایند: ساعات کار کمتر، ممنوعیت کار کودکان، بیمه بیکاری. بگوئید بیکاری حاصل سیاست نقشه‌مند یک مشت صاحب سرمایه و دولت نماینده آنهاست که بخاطر سود پرستی آنها باید میلیون‌ها انسان تاوان پس بدهند.

"مبارزه" تنها راهی است که خود صاحبان جامعه پیش روی ما قرار داده‌اند. آنها از ما صبر و باز صبر طلب میکنند بدون اینکه از تباهی و مرگ ما و عزیزان ما

ادامه آنچه یک کارگر.....

محافظه کار باشند، پر حرارت یا خونسرد، پر غیرت یا کم غیرت باشند. اما مطمئن باشید که همه آنها با شنیدن با حرفهای شما خنشان بجوش میاید. هر کس خودش را بجای شما میگذارد و هر کس در آن جمع یک سخنور در زمینه اتحاد کارگری از آب در میاید.

محلات کارگر نشین تشنه حق طلبی است. دعا، سینه زنی، سر به آسمان برداشتن، به قدسین پناه بردن باید برای طبقه ما یک عار به حساب بیاید. حتی متوهم ترین و مومن ترین کارگران نمیتوانند گریزی از حق طلبی کارگری داشته باشند. ما میخواهیم کارگران متحد شوند. کارگران باید با زور اتحادشان از حق خود برای زندگی شایسته دفاع کنند. این خواست بر حق است. قلب دهها میلیون با این ادعا است. همه چیز به این بستگی دارد که خود فعالین کارگری این مبارزه را جدی بگیرند. همه کارگران دلشان

خون است. همه به این وضعیت اعتراض دارند. همه کارگران میتوانند در مقابل تحقیری که در

قبل از هر چیز باید از قامت صاحب جامعه و از قامت طبقه کارگر ظاهر شد. اجازه ندهید با زبان و استدلالات بچگانه به سراغ شما بیایند. بیش از سیصد سال است هم طبقه ای های ما در جهان بر علیه تکبیت بیکاری مبارزه کرده اند

اداره کار در صف نان و در انتظار دارو و درمان به آنها اعمال میشود، در حضور پاسداران دفاع کند. کافی است که شما، یعنی کسانی که مستقیماً در تنگنا قرار گرفته اید، جرات کنید در جلوی جمعیت ظاهر شوید و حرف دلتان را با شجاعت و با صدای بلند بزنید! نه فقط این، بلکه از دیگران، از تماشاچیان بخواهید در اعتراض شما شریک باشند. باید بدانیم شرط اینکه بتوانیم حمایت دیگران را جلب کنیم در این است که درست مثل برادر و خواهر آنها عمل کنیم. از آنها انتظار حمایت باید داشت. از آنها بخواهید که نباید حرف زور را قبول کرد، نباید گرسنگی و محنت کودکان را قبول کرد. باید از لاقیدی و حرف سر بالای هر کسی عصبانی شدید، همانطور که سر برادر تری خود داد میزنید بر سر آنها هم داد بکشید. بگویید که حرف حق میزنید. آنها را به خود بیاورید که ببینند اتحادی که تو پیش رو میگذاری، راه حل مشکلات خود آنهاست.

دستان خودمان تولید کرده ایم. هیچ کس حق ندارد در کنار کاخ هایی که ما ساخته ایم، در کنار دیوار انبارها و فروشگاههایی که مالا مال از نعمت است، ما را با قحطی و فقر و خفت هم بستر سازد. این نعمات را باید با زور از آنها گرفت، نه با گدایی، نه با خواهش و تمنا. از شما میپرسیم، چند بار به این چیزها فکر کرده اید؟ چند بار در آستانه فریاد همین حرفها خشم خود را فرو خورده اید؟ اینها چیزهایی است که باید در ذهن خود و کسانی که در موقعیت شما هستید، بنشانید. اینها چیزهایی است که باید بجای تحقیر خود، بجای ترس و احساس بیچارگی نشاند. کافی است به یاد بیاوریم تسلیم و محافظه کاری، نه حاصل فکر سالم شما، بلکه نتیجه تلقینات نظام

استثمارگری است که درست امروز به شما احتیاجی ندارد و شما را مثل تفاله به خیابانها پرتاب میکند. این نظام از من و شما میخواهد تا اطلاع ثانوی

بدون هیچ چشمداشتی چنین سرنوشتی را بعنوان سرنوشت طبیعی و الهی بپذیریم. نباید تسلیم شد. نباید بگذاریم هیچ کارگری تسلیم شود. با دیدن حقایق، و با اعتقاد به نیروی عظیمی که بطور واقعی متعلق به ما کارگران است، راه نجاتمان را پیدا کنیم. اگر امروز زورمان نمی رسد، بجای ترس، با اتحاد هر چه بیشتر قدرت خود را سازمان دهیم. اگر در میان صفوف ما تزلزل هست با صبر و حوصله بیدارشان کنیم.

چگونه کارگران دیگر را با خود همراه سازیم؟

بزرگترین اشتباه ما کارگران در آنست که فکر میکنیم در افکار حق طلبانه خود تنها هستیم. اشتباه میکنید! شما نه یکی، نه دو تا، میلیونها خواهر و برادر دارید که دقیقاً به خاطر موقعیت زندگی خود با همین افکار دست و پنجه نرم میکنند. خواهر و برادرانی که از سر استیصال به هر قبله ای پناه برده باشند، اما همبستگی کارگران را تنها راه نجات خود می بینند. یکبار هم که شده یک راست بروید درد دل بیکاری و عواقب آنرا در محل پاتوق کارگران پتروشیمی و یا کارگران لوله سازی، یا کارگران معدن آهن بافق بکنید. از پیش بدانید که آنها درست مثل برادران تری شما، ممکن است گوش شنوا نداشته باشند. آنها هم درست مثل برادران و خواهران تری آدم ممکن است حساس یا لایبالی باشند، جسور یا



بیمه سلامت ایرانیان و سهم طبقه کارگر از آن

رشوه و فساد میلیارد دلاری، نه بر سر ریخت و پاشهای میلیون دلاری مابین باجناغهای همه رنگ و هردنبیل اصلاح طب و اصول گرا، بلکه بر سر طرح بیمه سلامت است. اینکه عاقبت لغت و لعاب حکایت تکراری محاکمه یک قاضی وفادار و کارفرمای از داستان کذابی گنج قارون در سرزمین موسی، یک شماره حساب بانکی است که با یک اشاره به داد کسر بودجه و حیف و میل های دولت محترم میرسد. با تکیه به این حساب زمانی مخارج جنگ با عراق تامین شده است و زمان دیگر از پولهای بادآورده آن سبیل دردانه های کهریزک چرب شده و هنوز کسی نمیداند چند پرونده از نوع بابک زنجانی و قائم مقام قرارگاه خاتم الانبیا تا خرخره به لجنزار صندوق بیمه اجتماعی کارگران در ایران گره خورده است. صندوق تامین بیمه های اجتماعی مرکز انباشت سهم بیمه های درمانی و بیمه های اجتماعی (عمدتا بیمه بازنشستگی و تا حدی بیمه بیکاری) کارگران است. در فرسنگها فاصله از ساده ترین و بدیهی ترین وظیفه یک دولت حکم مبنی بر حفاظت از این صندوق در مقابل انواع بازیهای تورم و بازار، و بکارگیری هر چه موثرتر از منابع این صندوق فقط و فقط به نفع کارگران؛ در ایران

جمهوری اسلامی دهن-کجی به منافع مستقیم کارگران را از امام تا امام، از دولت تا دولت؛ یکی بعد از دیگری به ارث گذاشته است. هیچ وقت به اندازه سه ساله اخیر مقوله بیمه--های اجتماعی موضوع بحث افکار عمومی نبوده است؛ هیچ وقت به اندازه سه ساله اخیر دولت در این زمینه با اعتماد بنفس و قاطع و بلبل زبان ظاهر نشده است؛ و هیچ وقت به اندازه وقایع و رویدادهای سه ساله اخیر زبان گویای واقعیت معمولا پنهان دولتهای حاکم نبوده-اند:

امروز جمهوری اسلامی در افتتاحیه طرح بیمه سلامت بجز یاهو گویی محض چیزی برای گفتن ندارد، نه وعده و نه اعتباری که گرو بگذارد، نه شخصیتی که جلو بیاندازد. کم نیستند سیاستمدارانی که در دستکاری یک نظام 40 ساله با بیرقهای قرمز به دولت در بازی با آتش اخطار میدهند.

"بازی با آتش" طرح بیمه سلامت یک بازسازی ساختار بیمه ها است. بیمه-های اجتماعی در ایران قطعاً نیاز به تجدید نظر جدی داشته است. یک سازمان سنگین، بدون انگیزه و نارسا در دست دولتهای دزد و دشمن کارگر نمیتوانست پاسخگوی نیازهای کارگران باشد. اما اصلاحات ساختاری موجود که از آن بعنوان بزرگترین اصلاح ساختار دولتی در تاریخ ایران از آن نام برده میشود، نه برای تضمین و تسهیل دسترسی به سلامت اعضای زحمتکش آن بلکه برای دور نگه داشتن آنها از همین سطح نازل سلامتی موجود است. امروز جمهوری اسلامی در افتتاحیه طرح بیمه سلامت بجز یاهو گویی محض چیزی برای گفتن ندارد، نه وعده و نه اعتباری که گرو بگذارد، نه شخصیتی که جلو بیاندازد. کم نیستند سیاستمدارانی که در دستکاری یک نظام 40 ساله با بیرقهای قرمز به دولت در بازی با آتش اخطار میدهند.

طرح بیمه سلامت ایرانیان چیست؟

سال 1391 با تغییر تابلوی سازمان بیمه خدمات درمانی به سازمان بیمه سلامت سوت رسمی آغاز بکار یک الکلنک رسمی در بازار سیاست ایران بصدا درآمد. بنا به طرحهای اولیه قرار شده "بخش بیمه پایه تمامی صندوق های بیمه ای کشور از تامین اجتماعی گرفته تا شرکت نفت و شهرداری در این سازمان ادغام شود و این سازمان یک بسته واحد بیمه پایه درمان را برای تمام

انتصاب مرتضوی، بعنوان قاضی پرونده کینه جویی های جنون-آمیز حکومت علیه مخالفین آن به سمت وزیر بیمه های اجتماعی درست پس از پرده برداری از قهرمانی ایشان در دفاع از نظام در شاهکار کهریزک، و آنهم از طرف باصطلاح "رئیس جمهور پوپولیست و افراطی طرفدار مردم زحمتکش" هنوز گوشه کوچکی از تحولات مد نظر ما در عرصه بیمه های اجتماعی کارگران است. مساله اصلی در این تحولات نه بر سر

ادامه بیمه سلامت.....

به سازمان بیمه سلامت مراجعه کنند و از خدمات این سازمان بهره‌مند شوند. بی جهت به خود زحمت نداده و از خود نپرسید این چه بیمه و چه خدماتی است که با ۱۵ هزار تومان سر و ته آن هم می‌آید. معاون وزیر در گفتگوی تکمیلی در همان شماره نشریه شرق اعلام داشت این وزارتخانه طرح لازم را دارد اما اجرای آن منوط به تامین بودجه ۸۰۰ میلیون تومان از صندوق یارانه ها است. این پول هرگز تامین نشد و حدود ۱۳ میلیون نفر از مردم کماکان بدون بیمه باقی ماندند.

صندوق سلامت ایرانیان را میتوان از زبان ماموران اجرایی آن با کسر بودجه اش شناخت، میتوان در واقعیت امر به عنوان دفترچه ای بی ارزش به آن اشاره کرد، میتوان از آمار رسمی کمک گرفت و دید که اکنون تا ۷۰ درصد مخارج درمانی مردم از جیب خودشان پرداخت میشود، و میتوان از قول وزیر کار به آن نگاه کرد: ... باید سببی از انواع بیمه‌ها ارائه کنیم که هر شخص به هر میزانی که دستمزد دارد، بتواند از یک نوع بیمه اجتماعی بهره‌مند شود. به این ترتیب که می‌خواهیم دو، سه نوع دیگر بیمه پایین‌تر از حداقل دستمزد تعریف کنیم به این معنا که ایرانیان می‌توانند در یک بسته از بیمه

زمانی پرونده بیمه های اجتماعی باز خواهد شد. این وظیفه کمیته انقلابی شهر تهران و شهرهای بزرگ ایران است. در لابلای این پرونده ها و آمار و ارقام آن بخش مهمی از تاریخ طبقه کارگر معاصر نقش بسته است.

آحاد جامعه تعریف کند، به این ترتیب این صندوق‌ها موظف می‌شوند خدمات یکسان و رایگان را به بیمه‌شدگانشان ارائه دهند. در ماده ۱۰ قانون بیمه همگانی نیز در توضیح خدمات بیمه پایه آمده است: حداقل شمول و سطح خدمات پزشکی و دارو، شامل خدمات پزشکی اورژانس، عمومی و تخصصی (سرپایی و بستری) انجام و ارائه آن در نظام بیمه خدمات درمانی برعهده سازمان‌های بیمه‌گر قرار می‌گیرد. از دیگر اهداف این سازمان برچیدن دفترچه‌های کاغذی و ساماندهی و نظارت بر عملکرد بیمه‌های تکمیلی درمان می‌توان نام برد." (روزنامه شرق سال ۱۳۹۱)

از همان ابتدا بند ناف این تحول بزرگ اقتصادی با بحران "مسکن در داروخانه‌ها" گره خورد و به صورت آن جامعه تف اداخته شد. بدهی سازمان‌های بیمه به داروخانه‌ها، فروش مسکن را از دفترچه بیمه به بازار آزاد کشاند. همان دارو به ناگهان و در سایه شریفه دولت از دسترس مردم خارج گردید تا به قیمت دلخواه به همان مردم، اما این بار مستاصل در مقابل نیاز خود، فروخته شود. این طرح بیمه سلامت است. میتوان

این طرح را به روایت دولت و بنگاه های خبری آن، به روایت داستان سلسله بی پایان "مشکلات و موانع اقتصادی و اداری" دید. میتوان آنرا از زاویه آبشخور وزرا و خدمتگزارانی دید که با دریافت حقوقهای کلان سایه منت

شان بر سر ملت برای معضلاتی که هرگز حل نشد تمامی ندارد، دید. میتوان آنرا از زاویه آمار پوچ، مزخرف و توخالی وزیر کار و همپالکی-هایش مبتنی بر پوشش بیمه سلامت دید. در عین حال میتوان پدیده بیمه سلامت را در زندگی واقعی مردم دید.

این ایستگاه آخر بیمه سلامت ایرانیان است. لوس بازی آقای وزیر را باید به ایشان بخشید. اما ایشان بی جا میکند طلب مدال قهرمانی از مردم دارد. سبدهای مد نظر ایشان همیشه وجود داشته اند. در آن جامعه هر کس بنا به دستمزدی که میگیرد از یک نوع بیمه اجتماعی بهره مند میشود، از جمله خود ایشان و برادران مجلس و هیئت وزرا. اما سوال اساسی در مورد "دو سه نوع دیگر از بیمه پایین تر از حداقل دستمزد تعریف کنیم ... " است. می شود پرسید مگر حداقل دستمزد مصوب هیئت وزیران شما چقدر است که بشود با آن هزینه درمان (بنا به محاسبه دوایر دولتی معادل ۷۰ درصد درآمد) را پرداخت کرد؟ جناب وزیر! در سی سال اخیر در مقامات مختلف زیر پای شما با عبارت "کارگران زیر سطح حداقل دستمزد" سنگفرش شده است. بخش عظیمی از همین کارگران از زیر سنگ هزینه بیمه های اجتماعی را پرداخته اند. همین کارگران هم اکنون مشتریان ثابت بازار و تجارت کثیف حکومت شما

"از امروز بیمه شدن از امروز بیمه‌شدن همه ایرانیان را اعلام می‌کنیم. کسانی که بیمه نیستند به دفاتر پیشخوان دولت و بیمه سلامت ایرانیان برای دریافت دفترچه و اقدامات لازم مراجعه کنند." این اظهارات وزیر کار در فروردین سال ۱۳۹۳ قریب دو سال پس از تاسیس بیمه سلامت است. (روزنامه شرق، ۲۰ فروردین ۱۳۹۳). ایشان گفت: سرانه بیمه روستاییان از چهارهزار و ۸۰۰ تومان به ۱۵ هزار تومان و در شهرها نیز به ۲۲ هزار تومان افزایش پیدا می‌کند. بر اساس این طرح قرار است همه ایرانیانی که تحت پوشش هیچ بیمه‌ای نیستند

ادامه بیمه سلامت.....

است. پس از گسترش جنون آمیز پدیده بیکاری، پس از حول دارو و درمان است. این تجارت علنی است. قانونی دوره های طولانی از فلاکت عمومی در اشکال زندگی است. جناب وزیر، یک نسل از کارگران آن جامعه در زیر خط فقر گرانی، و در دوره طولانی از استتکاف یک تلاش بی حاصل برای برخورداری از همان بیمه دولت از وظایف پایه ای در مقابل سلامتی مردم؛ امروز فکسنی زیر پای قراردادهای سفید له شده اند. میشود از یک دفترچه بیمه اجتماعی همه امید میلیونها خانواده شما در مورد اقدامی (هر اقدامی) برای جبران خسارت زحمتکش را تشکیل میدهد. واقعیت اینستکه این دفترچه وارده بر این جمعیت عظیم کارگر پرسید؟ بخش از ارزش زیادی برخوردار نیست. شفا بخش نیست. بزرگی از پولی که دزدیده شد هزینه بیمه کارگران بود. بازنشستگی، و سالیهای پایانی عمر بدون سر افکندگی را و در یک توافق و توطئه مشترک وزارتخانه متبوع شما تامین نمیکند. برای بسیاری از آنها این دفترچه یک سمبل و کارفرمایان به تاراج رفت. حیف است که کارگران است، سمبل آرامش، سمبل کسی بودن، سمبل ارزش ایران از زبان خود شما از وفاداری تان به حق کارگر داشتن، سمبل مفید بودن و خلق کردن. چیزی نشنوند!

امروز حق انسانها برای برخورداری از کار برسمیت زمانی پرونده بیمه های اجتماعی باز خواهد شد. این شناخته نمیشود. در عوض هر کس بر اساس سودی که وظیفه کمیته انقلابی شهر تهران و شهرهای بزرگ ایران میتواند و انهم بر اساس شرایط دلخواه طبقه بورژوا است. در لابلای این پرونده ها و امار و ارقام آن بخش میتواند تولید کند از امکانات اجتماعی برخوردار خواهد مهمی از تاریخ طبقه کارگر معاصر نقش بسته است. در شد. قرار است از کودکی و جوانی حتی در ایام بیماری ورق زدن این صفحات نه در میان عکسهای سیاه سفید و کهولت نیز انسانها بر اساس پولی که در جیب دارند از دوران قدیم بلکه با داستان زندگی پدران و مادران نسل سلامتی و آسایش برخوردار باشند. این دنیا غیر قابل حاضر و چه بسا کارگری در همسایگی خود ما سر در قبول است. این نظم غیر عادلانه است. اما بالاتر از همه خواهیم آورد. قربانیان سوانح کار، قربانیان فرسودگی این دنیا بغایت مسخره است.

کار، طول عمر کوتاه، بیماریهای ناشی از سوء تغذیه و به جمهوری اسلامی و بورژوازی ایران نگاهی اپیدمی های دیگر که در کنار عظیم ترین و مدرن ترین ابزار و امکانات پزشکی در حسرت مسکن از درد بخود پیچیدند.

آخرین خاکریز مقاومت

بیمه-های اجتماعی آخرین خاکریز دفاعی توده زحمتکش و در هسته اصلی آن خانواده-های کارگری در ایران دیگر، نمی تواند امر ما باشد؛ امر ما خلاصی از شر آنهاست.

شرط اول موفقیت کارگران در اقدام دست جمعی آنهاست. نقطه قوت کارگران شاغل در تمرکز آنها در کارخانه است. پاتوقهای کارگری میتواند ضعف پراکندگی کارگران بیکار را جبران کنند. پاتوقهایی که امکان تماس، بحث، انتقال تجربه و رفاقت چهره به چهره را فراهم میآورد. این پاتوقها باید در محلهای پر رفت و آمد، در مقابل اداره کار، در مقابل کارخانه های بزرگ انتخاب گردند. تماس از نزدیک با صامبان منازل اطراف پاتوق، با رهگذاران جهت جلب سمپاتی آنها از اهمیت ویژه برخوردار است. کارگران باید بیاموزند که هر کاری را مشترک و دست جمعی انجام دهند؛ با هم به اداره مسکن و مالیات و یارانه ها سربرزنند و مشترک اقدام کنند.

حقوق حق کارگر: بنگ، بنگ!

تعاون وزارت کار، خیرگزاری مهر ۱۷ فروردین ۱۳۹۵) ایشان با کمال میل توضیح میدهد که مشمولین بیمه بیکاری دو دسته هستند. اول کسانی که رسمی هستند و بدون اراده خویش بیکار میشوند. دوم کارگران با قراردادهای موقت و با داشتن بیش از یک سال سابقه کار در پایان قرارداد جدید با آنها منعقد نمیشود.

آقای مدیر کل ادا شوخی نمیکند. لابد در شرح روز کار خود ایشان ساعتها را به مگس پراندن اختصاص میدهند! به این ترتیب از پنج تا هفت میلیون نفر کارگر بیکار در ایران، دولت موفق شده است که سطح برخورداری از بیمه بیکاری را به نیم درصد کاهش دهد.

وضعیت بیمه بیکاری کارگران ساختمانی از این بدتر است. پس از سالها تبلیغات مشمزن کننده در سال ۱۳۹۲ قانون بیمه بیکاری کارگران ساختمانی تصویب گردید. هنوز تبلیغات و تمجید از دولت و مجلس ادامه داشت که رسماً اعلام گردید بیمه بیکاری به کارگران فصلی و پروژه ای تعلق نخواهد گرفت. دلیل آن چیزی جز سر باز زدن دولت در تامین سهم سه درصد متعهد شده خود، نیست.

از کابوهای مقیم ساختمان وزارت کار می پرسیم: تکلیف آن شش، هفت میلیون بقیه چیست؟ قرارداد موقت "اختراع" خود دولت بود، کارگاههای زیر ده نفر را خود دولت و مجلس از شمول قانون کار خارج ساختید. نقشه کشیدید که نان میلیونها انسان را ببرید. تکلیف این کارگران چیست؟

بر عکس سناریوی تقریباً تمام فیلمهای وسترن، مردان خبیث شهر ما فراری داده نمیشوند، اینجا فیلمی در کار نیست. این ها ماندگار هستند. حقوق ماهانه طلب میکنند، منت میگذارند و دو قورت و نیم شان باقی است. امر این جماعت بسیار تبهکارانه تر از هنرپیشه هالیوود است. ولی ادا و اطوار آنها یکی است.

فیلم های وسترن اکنون به گذشته دور تاریخ سینما تعلق دارند. این فیلم ها با سادگی دو قطب خیر و شر مشخص میشود. تماشای مربوطه از همان ابتدا با توجه به عنوان کاملاً واضح فیلم در تشخیص پرسوناژ منفی از هر گونه زحمتی معاف بود. ده یا دوازده مرد خبیث فیلم را به علاوه میشد بر راحتی تشخیص داد. پرسوناژ منفی فیلم کابوی ششلول بندی است که در بکارگیری روولور خود تردید بخرج نمیدهد. هر جنبنده ای دشمن اوست و سرنوشت دشمن از قبل روشن است. کابوی ما در نشانه گیری خود بسیار لایبالی است، زن یا مرد، منبع آب شهرک یا اسب گاری رهگذر به یکسان میتواند در یک چرخش کلاه مورد هدف قرار بگیرند. با شلیک و با هر قربانی تازه، لوله تپانچه را بالا گرفته، فوت میکند و با ژست اشنا قهقهه میزند، بنگ بنگ!

شباهت میان یک فیلم کابوی با جامعه ایران خیره کننده است. یک دسته آدم تبهکار مرکز شهر را به قرق خود درآورده اند و از سنگر مجلس و ریاست جمهوری و بیت رهبری و از هر جا که دستشان برسد، هر چه که به زندگی کارگر مربوط باشد را هدف قرار میدهند. به اخبار کارگری روزنامه ها در عرض یکماه گذشته نگاهی بیاندازید. پرونده کار قراردادی و بیکارسازی در مراکز کاری که بدلائل اقتصادی کرکره را پایین میکشند، بسته شد؛ امنیت کار برای همیشه: بنگ بنگ! مطابق مصوبه شورای عالی کار سطح حداقل یک دستمزد بخور و نمیر: بنگ بنگ! کنترل امنیت محیط کار و جلوگیری از تبدیل محل های کار به قتلگاه کارگران: بنگ بنگ! بیمه بیکاری، مسکن، بیمه درمانی و ... بنگ، بنگ! ایران یک شهر هرت است و آخرین اخبار مربوط به بیمه بیکاری کارگران و بعلاوه بیمه بیکاری کارگران ساختمانی مصداق این تصویر است.

بنا به اظهارات مسئولان وزارت کار در سال ۱۳۹۵ در ادامه سالهای ۱۳۹۳ و ۱۳۹۴ تعداد مشمولان بیمه بیکاری همچنان ۱۸۰ هزار نفر است. (مدیر کل

زنده باد حکومت کارگری

ادبیات کارگری (متن کامل)

دشمنی با کارگر در "رنالیسم کارگری" جدید

حساب کرد. اهمیت، این مجادله در خصوصیات "پسا برجام" آن است. دنیای ادبیات میدان فراخی برای قایم باشک روشنفکرانه را باز گذاشته و در میان مدعوین نمایندگان انواع جریانات بورژوازی گرد آمده و سهم خود را در امر مشترک طبقاتی ادا میکنند. خصوصیت مهم این فضا در اینست که "رژیم" بمعنای رایج آن در صف آرای چند دهه اخیر اپوزسیون و جمهوری اسلامی در آن نقش ثانوی را ایفا میکند. بحث بر سر صف آرای طبقاتی است. این عرصه، این شو های تلوزیونی، این ستون رسانه ها کعبه آمال جبهه بزرگ طبقه بورژوا در درون و بیرون حکومت است. در چلچراغ این برنامه ها دیگر درد و ملالت های طبقه کارگر، مصائب زندگی آنها، اعتصاب و اعتراض، تاریخچه مبارزات این طبقه از انحصار اپوزسیون خارج میشود. از موضع منتی علیه چپ در مخالفت با جمهوری اسلامی و از سنگر تقویت صفوف طبقاتی کارگری علیه کل بورژوازی نمی توان از باز شدن این جبهه خوشنود نبود. تعیین تکلیف در این جبهه از شروط اصلی پیشروی امر کارگر در ایران است. نوشته حاضر تلاشی برای روشن کردن صف بندی فوق و بعلاوه تقویت صف طبقاتی کارگران در مصاف "رنالیسم کارگری معاصر" است.

محمد علی گودینی مطرح ترین شخصیت صف بورژوازی و جمهوری اسلامی است. او یک نویسنده پرکار است و تقریباً هر سال اثر تازه ای را خلق کرده است و از بازار محلی خوبی برخوردار است. محمد علی گودینی گاهی تنها نویسنده کارگری ایران نامیده میشود. تعداد گفتگوها و برنامه های تلوزیونی حول کتب و رمانهای او از شمار خارج است. گودینی کتب خود را به خامنه ای تقدیم کرده است. در عین حال بدون تردید او عضو کلوب ادبیات رنالیسم کارگری بزبان فارسی نیز هست. نمی توان به صرف وفاداری او به حکومت او را از تعلق ادبی اش جدا کرد. این نوشته برای پاسخگویی به سوالات پیش روی خود در دو بخش، بطور جداگانه چند رمان از آثار محمد علی گودینی را در دستور کار خود دارد. بخش اول به کتاب "سایه اژدها" اختصاص دارد.

رنالیسم کارگری- چهره اول

کتاب: سایه اژدها

نویسنده: محمد علی گودینی

"سایه اژدها" تحت عنوان یک "رمان کارگری" توسط انتشارات "عصر داستان" در اسفند 1391 وارد بازار شد. محمد علی گودینی از نویسندگان معاصر است که خود را یک نویسنده در ادبیات کارگری میدانند. او خود زندگی کارگری را پشت سر دارد و رمانهای قبلی دیگری

ایران را خشکسالی ادبی، قحطی ذوق و خیال پردازی فرا گرفته است. این قحطی در مورد ادبیات کارگری محسوس است. بعد از یک تحرک کوتاه مدت در چند ساله بعد از انقلاب بهمن (مثلاً در نمایشنامه "عباس آقا کارگر ناسیونال" و کتابهای جمعه از احمد شاملو) سی سال اخیر بر متن تحولات عظیم طبقه کارگر، مبارزات و اعتصابات، تشکل و اعتراضات هفت تپه و حماسه های مبارزات کارگران در زندانها همچنان بی اشتهایی بر دنیای ادبی طبقه کارگر حکم میراند. سوال اینست که چرا این ماتریال زنده و ملموس و مملو از تجربه و شور و حماسه مابه ازاء ادبی خود در لباس رمانها و داستانها را پیدا نکرده و نمیکند. با عبارت دنیای ادبیات سوال اینست که چرا رنالیسم و مشخصاً رنالیسم کارگری در ایران در جا میزند و سترون است. سالهای سال است بجز تلاشهای محدود، بجز ترجمه کتب خارجی اثر قابل توجهی خلق نشده است. چرا؟

همزمان ادبیات کارگری جبهه ای است که کل بورژوازی در مقابل طبقه کارگر باز کرده است. تعداد بیشماری از برنامه های تلوزیونی و ستون رسانه های گوناگون صرف بازخوانی و بررسی ادبیات کارگری در ایران می گردد. با سرعتی چشمگیر مجموعه بزرگی از گنجینه تاریخ مبارزه طبقاتی کارگران در ایران چاپ شده و در دسترس است. باور کردنی نیست که چگونه رمان همسایه های احمد محمود در بهترین ساعت پخش تلوزیونی، موضوع اعتصابات نفت را با جزئیات به بحث میگذارد.

"رنالیسم کارگری" صورت مساله یک رو در رویی است که بوضوح مهر صف آرای طبقاتی بعد از برجام را با خود حمل میکند. در فضای آرام و در میان نوای موسیقی، در میان صدای آرام و متین شرکت کنندگان در پانل برنامه و از دریچه ادبیات موقعیت طبقه کارگر به بحث گذاشته میشود. هدف کلی طبعاً حمله به طبقه کارگر است. اما این یک سرسوزن از اهمیت این صف آرای برای یک کارگر سوسیالیست کم نمیکند. جذبه، بخاطر اینکه این بحث می بایست مستقلاً در میان خود فعالین و دست اندرکاران سازماندهی طبقاتی کارگران طرح و پیگیری می شد. اینجا در این عرصه جنبه های انتقادی و کمبودهای مهمی از دوران سردمداری اپوزسیون ضد رژیم عمل کرده و عمل میکنند که باید با آنها تصفیه



ادامه ادبیات کارگری.....

مد" از شوخیهای فوتبالی دو نفر از کارگراش (لطفعلی و تیمور) عصبانی است و آنها را نصیحت میکند. کارگاه شانزده کارگر دارد. مامور بیمه میآید و از شکایت کسی به نام عیسی حاتمی از اوسا صابر میگوید. انوش سرپرست کارگاه عیسی را میشناسد و او را مردی خلافکار معرفی میکند. خورشید و ننه خاور با ظرفهای یک بار مصرف غذا وقت ناهار به کارگاه میآیند. دو فروشنده کرد برای فروش کفشهای تیریزی با مارک ایتالیایی به کارگاه میآیند. کارفرما به کارگاه میآید و از مصرف بالای برق کارگاه و تصمیمات جدیدش برای پایین آوردن مصرف برق میگوید. حاج کرمعلی سلطانی که زمانی استادکار صابر بوده به سرطان معده مبتلاست. منیر زن صابر از او میخواهد که سری به حاج کروعلی بزند و احوالپرس او باشد. صابر به دیدن استادش میرود. دوباره بحث فوتبالی قرمز و آبی در کارگاه درگرفته است. بازرس بیمه به کارگاه میآید و عده کارگران را با فهرست بیمه تطبیق میدهد و میرود. حاج کرمعلی میمیرد. اعضای اتحادیه دوزندگان در چای خانهای سنتی به یاد حاج کرمعلی گرد آمده اند. اغلب از تولید ملی و واردات بیرویه لباسهای خارجی سخن میگویند. مشتاق - یکی از کارگران کارگاه - حال و روز خوبی ندارد. رامین - پسر - و زنش طعمه شرکتهای هرمی شده اند. رامین دستگیر شده و در زندان است. حسن ابراهیم یکی دیگر از کارگرا نیز به سبب جراحی زنش به پول زیادی نیاز دارد. لطفعلی گذرنامه اش را گرفته و میخواهد به ترکیه برود. صابر به خاطر وضعیت بد کارگاه مجبور به استفاده از پارچه های چینی است. مراسم سالگرد حاج کرمعلی است و اغلب کارفرماها از وضعیت بد بازار گلایه دارند. لطفی به ترکیه میرود و هفته بعد به کشور باز میگردد. صابر با دو کرد معامله پارچه قاچاق میکند. صابر همانند اغلب دیگر همکاران مجبور به تخلف میشود. او نیز مثل اغلب آنها با زدن مارک خارجی تقلبی روی مانتوها آنها را به بازار میفرستد. صابر برای مشکلات متعدد کارگاه مجبور به انتقال کارگاه به شمس آباد است و میخواهد با کاهش مخارج تولید در آنجا رونقی دوباره به کارش بدهد. پرویز خان - یکی از همکاران صابر - کارگاه جدیدش را در شمس آباد افتتاح میکند. صابر و زنش نیز از میهمانان هستند. آزاد به همراه مهندسی برای دیدن ساختمان به کارگاه میآیند. صابر شخصاً دوباره به شمس آباد میرود تا از نزدیک با وضعیت ایجاد کارگاه جدید آشنا شود. حرفهای رییس شورای روستا او را به آینده امیدوارتر میکند. ساخت کارگاه جدید صابر آغاز میشود. اغلب کارگران از انتقال به کارگاه جدید

از وی از جمله "آجر بهمنی"، "صعود" و "البخند تلخ" مورد توجه قرار گرفته اند. گودینی کتاب را به خامنه ای تقدیم کرد و هدف خود از انتشار آنرا "به نوعی تحقق شعار سال مقام معظم رهبری مبنی بر تولید ملی، حمایت از کار و سرمایه ایرانی" معرفی کرده است. و باز بقول خود او "در رمان سایه اژدها موضوع واردات بیرویه به کشور را به چالش کشیده ام و در واقع سعی کرده ام همان محیطهای کارگری را که دستمایه اصلی آثار من بوده برای نوشتن این اثر به کار بگیرم. برای همین منظور داستان را در یک محیط کارگری در کارگاه خیاطی شکل دادم که در آن مشکلات واردات بیرویه و گرانی کاغذ منجر به تعطیلی تقریبی کارگاه می شود." برای کسی که از نزدیک با محیط کارگری ایران سر و کار داشته ارجاع به شعار خامنه ای برای تولید بیشتر و یا تعهد نویسنده به جمهوری اسلامی، لزومی برای مطالعه رمان را باقی نگذارد. اما مطالعه کتاب اتفاقاً و دقیقاً از همین لحاظ مطلوبیت پیدا میکند. این کتاب از زبان یک رمان چه تصویری از یک کارگر را حک، و چه افکاری را تقویت میکند؟ گودینی بعنوان شاخص ادبیات رئالیستی ایران معرفی میگردد. بعضاً او را "ماکسیم گورکی" ایران نامیده اند. پس از مجموعه داستانهای کوتاه، "سایه اژدها" طولانی ترین اثر نویسنده است که بقول خود او علاوه بر همه تجارب قبلی، به میان کارگران رفته و از نزدیک موضوع رمان را مورد تحقیق قرار داده است. برای ما این رمان میتواند گذر مناسبی باشد تا تصویر بهتری از ادبیات کارگری ایران معاصر و از جمله خود گودینی را بدست داد. "انزجار" کلمه سنگینی است. بعنوان کارگر کمونیست نمیتوان احساسی کمتر از انزجار در مقابل رمان "سایه اژدها" را ابراز کرد. اما بعنوان کارگر کمونیست نمیتوان به سادگی از کنار گودینی و روش رفتار بورژوازی با دردانه ادبی خود، گذشت. ادبیات گودینی و داستانهایش و بیش از همه رمان "سایه اژدها" میتوانند مایه سرافکندگی ادبی زبان فارسی دسته بندی شوند. اما طبقه او، نویسنده قهرمانشان را بر دوش میچرخانند. در این فضا چاره ای برای دو آتشه ترین کارگر کمونیست باقی نمی ماند جز اینکه به گودینی احترام بگذارد. باید گودینی را به ارشاعی ادبیات رئالیستی دنیای معاصر ایران امروز رساند تا بتوان بطور شایسته با او مقابله کرد. این هدفی است که این نوشته تعقیب میکند.

خلاصه رمان

صابر صانع کارفرمای کارگاه تولیدی مانتوی "تهران



ادامه ادبیات کارگری.....

در بیرون کشیدن "واقعیت" از میان خروارها عواملی باشد که آگاهانه و ناآگاهانه "واقعیت" مد نظر را چشم مخاطب مد نظر دور می کنند. خیلی ساده از گودینی بعنوان یک رئالیست ادبیات کارگری در ایران انتظار می رود حقایق زندگی طبقه کارگر را بدست دهد. این دقیقا کاری است که از آن طفره رفته است.

بنا به آمار رسمی ۹۹ درصد مشاغل را کارهای موقت تشکیل می دهند، مطابق اظهارات وزیر کار بازرسی سرزده از محل کار کارگاهها لغو شده و بازرسی ها بنا به شکایت کارگران و سپس در زمان توافق شده با کارفرما می تواند دنبال گردد. استاد صابر و تا آنجا که میشود از لابلای سطور برداشت کرد، ظاهرا به دلایل ناروشتی از این موارد مستثنا است. در سراسر رمان استاد صابر از "بیمه نیست که گیر بدهد" شکایت دارد، اما هیچ جا اثری از چگونگی بیمه کارگران و سلامتی آنها یافت نمیشود. شانزده کارگر این رمان تنها در رابطه با کار، آنهم صرفا در چهارچوب کارگاه شناسانده میشوند. دستمزد کارگران چقدر است، آیا زندگی را تامین میکند؟ و بسیاری نکات دیگر اساسا غایب میمانند. حذف این فاکتها نمیتواند اتفاقی باشد. بخصوص که در مقابل، صابر و همکارانش فرصت میابند با جزئیات از هزینه ها و شرایط کاری یک کارفرما سخن برانند. کسی که در آینده این کتاب را بخواند یک ردیف دروغ اساسی را در رابطه با کارگر و کارفرما تحویل میگیرد.

شرایط کار از زبان استاد صابر - و نه از زبان کارگران - در چند نوبت مورد بحث قرار میگیرد و غیر منتظره نیست که استاد صابر از عدم توجه کارگران به کار و ریخت و پاش امکانات کارگاه شاکی باشد. در یک مورد بدنبال یک قبض مصرف برق از کارگران میخواهد لامپ ها یک در میان روشن شوند، و در عین حال تصمیم میگیرد دوش کارگاه را ببندد: "دستور اداره بهداشت تا همان حد بود، نه اینکه بعضی ها هم صبح اول وقت یواشکی یک دوش جیمکی بگیرند. عصر ها هم آخر کار، یک دوش علنی!" گودینی شاید فرصت نیافته است در تحقیقات مقدماتی برای کتاب خویش از همه کارگاهها بازدید کند. اما آیا تجربه کاری قبلی شخصی خود او نمیبایست او را وادارد این ادعای صابر خان را زیر سوال ببرد؟

خواننده در تلاش خود برای نزدیک شدن به دنیای فکری، روحیات، اخلاقیات و مشغله های کارگران از طریق سایه اژدها بطور کلی ناکام میماند. آنچه در رابطه مشخصا رابطه میان کارگران از ابتدا تا پایان تعقیب می شود مجبازی دو کارگر یکی لطفی لنگی و دیگری تیمور،

ناراضیند. صابر و کارگرانش برای دیدن کارگاه جدید به شمس آباد میروند که میبینند دکه بنگاه املاک مرکزی آتش گرفته است. اهالی روستا با شنیدن فروش غیرقانونی زمینهایشان به روستا برگشته اند علیه زمینخواران شعار میدهند.

نگاه انتقادی به رمان

هستند کسانی که محمد علی گودینی را مارکسیم گورکی ایران نامیده اند. تعداد بسیار بیشتری و از جمله خود او، آثار و رمانهای ایشان را در قفسه اساتید ادبیات کارگری بزبان فارسی جای میدهند. این دسته بندی و مقایسه، دوستانه و به نفع گودینی نیست چرا که بناچار و خود بخود رمانهای او را در مقایسه با آثار احمد محمود، غلامحسین ساعدی و یا صادق هدایت قرار میدهد که صرف کیفیت ادبی، زبان و ساختار رمان تفاوت جدی را نشان میدهد. تقریبا تمام دوستداران گودینی با اشاره به ایرادات نگارشی و ساختار داستانها توجه خواننده را "اصل مطلب" - پیام نویسنده جلب - میکنند. این یک فراخوان واقعی است و "اصل مطلب"، یعنی محتوای نوشته ها، اتفاقا علاوه بر گودینی، ما را به جنبه های مهمی در ادبیات کارگری ایران و یا سبک رئالیسم در فضای اجتماعی ایران نیز می رساند.

با شروع مطالعه و با پیشروی در هر فصل، کتاب "سایه اژدها" را میتوان براحتی در قالب یک "رمان کارفرمایی" و نه رمان کارگری دست بندی کرد. پرسناژ اصلی کتاب استاد صابر است و کتاب به موقعیت، افکار، دلخوشی و ناامیدی او بعنوان یک کارفرما اختصاص دارد. تمام رمان در اختیار این کارفرما قرار میگیرد که تصویر یک انسان متعهد، وطن پرست، سخاوتمند و کارگر نواز از او در ذهن خواننده ثبت شود. القای تصویر فوق از استاد صابر بخودی خود اشکالی ندارد. شخصیت های داستان طبعا به میل و بنا به انتخاب گودینی شکل میگیرند. این وطن پرستی خود گودینی است. آنچه استاد صابر میگوید، در واقع حرف های گودینی است. طبعا گودینی حق دارد دنیا و از جمله پرسوناژهای رمان خود را از زاویه دلخواه خود ببیند. محمد علی گودینی خود را یک نویسنده رئالیست کارگری میداند و در گفتگوی خود با خبرنگار خبرگزاری

فارس میگوید: "به نظر من در جامعه ایران هنوز داستان های رئالیستی هستند که مخاطب دارند، زیرا فضای جامعه ایران را نمایش میدهند." به همین دلیل از نویسنده رئالیست ما انتظار می رود تصویر دقیق تری از زندگی طبقه کارگر را منعکس کند. هنر رئالیست ما قرار بود که

ادامه ادبیات کارگری.....

یکی سرخ و دیگری قرمز، طرفداران افراطی تیم های فوتبال است. با گذشت صفحات خواننده بیشتر متوجه می گردد که همه زندگی کارگران به "تهران مد" و استاد صابر گره خورده است. صحنه های رمان روزهای پی در پی است که کارگران پشت دستگاهها زیر چشمی استاد را میبایند و به سخنرانی او با دقت گوش میدهند. کارگران در کل سناریو هیچ به حساب می آیند، نه نظری برای ابراز، نه اراده ای برای تاثیر گذاری و نه کسی آنها را داخل آدم به حساب میاورد. جایی خطاب به دو کارگر میگوید: "شما دو تایی تون عقل تان را روی هم بگذارید و بگویید ببینم جزایر قناری کجای نقشه کره زمین قرار داره؟ ... دیدین بلد نیستین! حالا به هوای آبی و قرمز بزنین تو سر هم ...". در جای دیگر می خوانیم: "توی کارگاه چند نفر از این یالقوزها داریم. کارشون درجه یک است، اما خودشون خواندن و نوشتن رو زورکی بلدند." تحقیر کارگران در نمایش یک مردسالاری نخراشیده نزد کارگران به اوج خود میرسد: "ما که نبایستی از دخترهای نشکن چینی کم بیاریم.. یاجوج و ماجوج های بد ترکیب با اون همه سماجت دست انداختن بالای کل بازار دنیا." در جای دیگر: "این دیگر از دور از مردانگی است که اجنبی های بی غیرت برای زن ها و دخترهای عفیف ابرونی لباس زیر بدوزند! مانتو بدوزند."

در سراسر رمان و در پس هر سطر می توان تلاش لجوجانه نویسنده در اجتناب از عبارت "استثمار" و هر چه مفاهیم اصلی سرمایه است را لمس کرد. کارگران کارگاه از کجا میتوانند آمده باشند؟! استاد صابر از کدام ستاره آسمانی است، با چه زبانی صحبت می کند که در مجموعه لغت آن کلمه سرمایه و سرمایه دار پیدا نمی شود؟

تا آنجا که به کارگران مربوط باشد، رمان گودینی مملو از هذیانهای یک کارفرما در آستانه ورشکستگی است. کارفرمای ما با قیچی و چرخهای قراضه حریف رقابت با تولیدات بهتر و ارزانتر وارداتی نیست. آخرین ابزار او انتقال کارگاه به شهسوار و کار بیشتر از کارگران است. مطالعه بد دهنی و فرومایگی استاد صابر برای تحمیل راه نجات کارگاه به کارگران گاهها برای خواننده غیر قابل تحمل است. گودینی باید کارگران را چه احمقی فرض کرده باشد که حرف دهان استاد صابر میگذارد: "یک ماه برویم شهریار و برگردیم، وقتی مثل حالا توی راه بندان روزانه گیر نکنیم، وقتی به عوض آلودگی هوا و آلودگی صوتی و آلودگی های دیگر اعصاب خرد کن مرکز شهر، در فضای ساکت و آرام و آب و هوای سالم

احساس آرامش کنیم، آنوقت هم تولید بیشتری می کنیم. هم کیفیت کار را بالا میبریم، هم هزینه های تولید را خود بخود پایین آوردیم." در ادامه با رگهای گردن متورم شده از کارگران میخواهد پشت به پشت هم داده و " ... دست به زانوی خود بزنین و یا علی بگوییم ... ما برای نجات صنف خودمون، برای بیکار نشدن دوزنده ها، به خاطر رعایت حال خانواده هامون باید از بعضی امتیازها و تنبلی ها دست بکشیم."

حدیث تنبلی کارگران و نمک شناسی آنها از زبان استاد صابر تمامی ندارد. او کارگران را عامل کسادی و تعطیلی کارگاه میداند: "وقتی تولید ارزان و با کیفیت درمیاد که خود کارگر هم بخواد. کارگر با هنرش، با ابتکارش و با اراده اش میتواند باعث کاهش هزینه های تولید بشود. می تواند باعث افزایش تولید بشود."

در رمان سایه اژدها دلیل دیگر بحران کارگاه خریداران اجناس خارجی می باشند. این خریداران اساسا زن هستند و نسبت به آنها زبان رمان یکسر پرخاش و لمپنیسم آشکار است. "ننه جون کچل خان که به هوای زیارت رفته"، "عجوزه خانم بی دست و پا توی بازار دمشق" تنها بعنوان نمونه قابل ذکر است.

بخش هایی از رمان تنها رقت انگیز است: "دنیا را میبینید؟! همین فیلیپینی های ریزه میزه، آن دوره زن های شان توی خونه های تهرانی های کلفت بودند ... کلفت های فیلیپینی، می ایستادند توی حمام، کیسه هم میکشیدند پشت آقاهاشون رو." اما پیام نویسنده از زبان صابر کاملاً روشن است: "توی دهات و شهرکهای دور و بر تهرون، تولیدی های دور از چشم مامورها، به عوض تولید کننده ایرانی چند هزار کارگر افغانی و عراقی مشغول کار شده اند!!" و یا "شوخی نمی کنم. این دفعه دقت کنید. سر هر چهار راه ده تا زن و بچه پاکستانی و افغانی؛ حالا چه مستقیم دست گذاری دراز میکنند، یا به اسم گل فروش و فال فروش. آن وقت همه جا می نویسند کودکان کار ایرانی!"

اما در مورد یک مساله باید محمد علی گودینی را موفق نامید. او خود را از اساتید و پیشقراولان "ادبیات دینی" در ایران میداند. رمان سایه اژدها در این زمینه "درخشان" است. پرسوناژ، وقایع و صحنه همگی از

رنگ تند مذهبی برخوردارند. نقطه اوج داستان زمانی است که در ده صفحه از رمان 220 صفحه ای به مرشد اجازه داده میشود از خودکفایی ملی یک روضه خوانی اقتصاد سیاسی بیافریند. عبارات، تحلیل و مخاطبین این صفحات پرت و رقت آور است: "غیرت تون کجاست؟ ته مانده غیرت و هنر و فن کارگر ایرانی رو از زیر آوار ناخلفان بیرون بکشید. تا دیر نشده کار و سرمایه و تولید رو از معرض نفس نحس و نحس اژدها دور کنید!" به خواننده سطور اطمینان میدهم که جملات نقل شده بخشی از هنبونه ادبی موجود در کتاب "سایه اژدها" است. به خواننده گرامی اطمینان میدهم که این داستان در برنامه های تلوزیونی جزو ادبیات کارگری قرائت میشود



ادامه ادبیات کارگری.....

و بعنوان ادبیات کارگری به نویسنده او جایزه اهدا میگردد. از موج "ادبیات کارگری" هنوز بیشتر باید گفت. در بخش بعدی چند مجموعه داستان دیگر از گودینی را زیر ذره بین قرار خواهیم داد. بحث بر سر شخص محمد علی گودینی نیست. بحث بر سر موج ضد کارگری است که پس از برجام جان گرفته اند. اینها درست مثل استاد صابر از چرند تولید داخلی با خبرند. اینها در رویای تولید در مراکز ویژه صنعتی دست به همه ذخیره لمپنا نه موجود میزنند تا کارگر را تحقیر کرده و کوچک و درمانده نشان دهند. "سایه اژدها" رمان شب های بد خوابی سبز و جریانات بورژوازی است که قهرمان ادبی برای دنیای کارگری ندارند، گودینی را از شاخه کارگری "کانون ادبیات دینی جمهوری اسلامی" قرض گرفته اند. تماشایی است که چگونه کل این تحرک "ادبیات کارگری" هر چه که گودینی و کانون ادبیات دینی در بشقابشان میگذارد را میل میفرمایند.

علی اکبر گودینی در گفتگویی از عشق و علاقه خود به داستان امیرارسلان نامدار نام میبرد. توصیه او بجاست. دلایل زیادی برای ارجحیت مطالعه داستان امیرارسلان نامدار بر مطالعه کتاب "سایه اژدها" را میتوان برشمارد.

رنالیم کارگری، چهره دوم

کتاب: مجموعه داستان نورد

نویسنده: محمد علی گودینی

خلاصه رمان

شخصیت های داستان های گودینی عمدتاً از قشر کارگر و کارمند و آسیب پذیر جامعه اند که شرایط اجتماعی و محیط کاری آنها را به سر حد اضمحلال و فروپاشی روحی و روانی کشانده است. این نوع نگاه به شرایط موجود و فشارهای اجتماعی را ما پیشترها در ادبیات بومی و روستایی داستانی تجربه کرده ایم، آدم های مستاصل و بی نوایی که غالباً در حاشیه ی شهرها و روستاهای دور افتاده زندگی می کردند.

اما این بار این دغدغه ها در محیط های کارگری و کارمندی فرصت ظهور یافته اند. اصولاً ادبیات کارگری را با توجه به مکان رویداد و شرایط فیزیکی حاکم بر این نوع مکان ها، می شود گونه ای از ادبیات شهری به حساب آورد که زندگی لایه های زیرین اجتماعی را مورد کندوکاو قرار می دهد.

جای خالی این قشر از جامعه همواره در ادبیات داستانی ما مشهود بوده است و به دغم بنده همین کمبود باعث تکرار فضاهای آتیشزخانه ای و محدود ماندن داستان های شهری ما به فضای آپارتمان شده است. از این منظر مجموعه داستان نورد مجموعه ای قابل تأمل می باشد. گودینی با کنکاش در این فضاها و بررسی این آدم ها سعی

در خلق فضایی تازه را دارد، گویی که همین انتخاب در بسیاری از موارد موجب رخوت و تخت شدن داستان ها شده است. اصولاً این نوع شخصیت ها (شخصیت های در گیر با کار) در صورت پرداخت سطحی به آنها و استفاده ی ابزاری از آنها برای گفتن حرفی که مد نظر نویسنده است، خیلی زود به ورطه ی کلیشه شدن و تیپیک شدن می افتند.

با توجه به رویکرد گودینی و استراتژی اش در برخورد با پدیده ها، شخصیت های این مجموعه داستان به طور کلی در حیطه ی شخصیت قرار نمی گیرند و تنها نمود هایی اند از تیپ هایی آشنا که ما در شبانه روز با آنها روبرو هستیم. در این فضا همه ی شخصیت ها مثبت و منفی اند و چیدمان رویدادها به شکلی است که در پایان مخاطب را وادار به قضاوت در مورد شرایط نامطلوب اجتماعی وادار کند.

در این فضا، صاحبان کار عمدتاً آدم هایی سود جو و فرصت طلب و دغل اند که خون رعیت و کارمند را توی شیشه می ریزند و کمترین وقعی به زیردستان خود نمی گذارند. همانطور که آدم های زیردست این مجموعه را اکثراً آدم های شریفی تشکیل می دهند که شرایط آنها را در وضعیتی خلاف میلشان قرار داده و برای دوام آوردن مجبورند از خودشان بگذرند.

فقر، شرایط نامطلوب اقتصادی، عدم امنیت شغلی، غش در معامله، حرص ... از جمله تم هایی اند که مد نظر نویسنده بوده و سعی کرده هر بار یکی از اینها را دستمایه ی داستانی قرار دهد. شخصیت های اصلی که اکثراً ضربه خورده و زیان دیده از این شرایط اند، عموماً این فشارها را متوجه می شوند اما هرگز اعتراض درویشان را نمی توانند نشان دهند، در واقع آدم ها درگیر همان بغض فرو خورده ای اند که همواره قشر پرولتاریا و فرودست جامعه با آن طرف بوده اند. شخصیت های این مجموعه داستان در حد بیمار گونه ای منفعل اند و در خوشبینانه ترین حالت (مانند داستان دوم این مجموعه) تنها کارهای قبلی را تکرار نمی کنند اما برای غلبه بر شرایط حاضر، ندارند.

از ویژگی های مثبت این مجموعه داستان می توان به زبان ساده و گیرای آن و همچنین روایت سراسر و خوش خوان آن اشاره کرد که مخاطب را در خوانش کمتر با مشکل طرف می کند.

با نگاهی کلی به داستان های مجموعه داستان نورد، شاید مهم ترین ایرادی که به این مجموعه داستان وارد است، نبود کنش و نبود دیالکتیک در داستان ها و اندیشه های موجود در آن است

کنش به معنای یک موقعیت که در طول داستان دچار تغییر و تحول شود و وضعیت تازه ای را پی ریز کند. این تغییر موقعیت لزوماً فیزیکی و یا عینی نیست و گاه تا حد تغییر در یک دیدگاه و یک تفکر هم قابل بررسی است اما در این داستان ها ما شاهد کوچکترین تغییری نه در موقعیت ها و نه در اندیشه های حاکم نیستیم.

چون اساساً این داستان ها چیزی را به چالش نمی کشند، داستان های این مجموعه تنها به بیان وضعیت موجود در جامعه و بازنمایی آن در داستان اکتفا می کنند برای مثال در داستان اول این مجموعه، یک کارگر تراشکاری را می



ادامه ادبیات کارگری.....

فرامرز دوست فرهاد در مسیر داستان بیشتر و بیشتر می‌شود.

نامه‌هایی که بین این دو دوست رد و بدل می‌شود و سفری که فرامرز به آبادان می‌کند، همزمان با راه پیمایی مردمی فرامرز را با بسیاری از مسایل آشنا می‌کند، به طوری که ساواک به او مشکوک شده و از او بازجویی می‌کند.

شخصیت های گودینی جمهوری اسلامی را حاصل انقلاب خود و یک حکومت مدافع خود می‌شناسند، اما کار انقلابشان به خوبی نمی‌گذرد، مسئولان ناپاب و سوء استفاده مقامات مانع تحقق آرزو های این کارگری است. اعتراضی که کارگر در ادبیات گودینی با آن به تصویر کشیده می‌شود بسیار سطحی است و از بیان عامیانه واردات بی رویه، لزوم حمایت از صنایع داخلی، یا مخالفت کوچ از روستا به شهر، فراتر نمی رود. به موضوع قالب های اعتراض کارگری پایینتر مفصلا خواهم پرداخت، اما جا دارد به زبان و محتوای ادبی این داستانها نیز اشاره کرد که به مراتب عامیانه تر و سطحی تر است.

خود محمد علی گودینی از نقطه قوت های نویسندگی خود را در "انبار بزرگ" از نماهای گذشته در محلات پایین شهری و اصطلاحات رایج میان ساکنان آن برمیشمارد. خارج از اینکه خود او چقدر ناشیانه از این انبار بزرگ استفاده میکند، اما اینجا او به تصویر زندگی شبیه "داش آکل" میرسد. با مطالعه هر صفحه از کتابهای گودینی فهم آن سخت تر میشود که اینهمه اصرار نویسنده برای نسبت دادن زبان فجری و در بسیاری موارد لمپانه برای کارگران از سر چیست؟ محلات کارگری گودینی زنان با چادر و پای سماور از مردان خود مراقبت میکنند، توی خیابان صدای لیو فروش بگوش میرسد و همه برای بوی کاهگل باران خورده غش میکنند.

اعتراض به معنای مبارزه در قاموس نویسندگی گودینی وجود ندارد. کارگر پدیده تو سری خورده و مفلوک است. گودینی در ادبیات رئالیسم کارگری ایران از دستهای پینه بسته فراتر نمی رود. کیفیت ادبی کتب او نباید به هیچ وجه از جایی که بخود در نردیان شخصیت های ادبی ایران معاصر اختصاص میدهد، موجب اغماض گردد. پرونده او را همین جا باید بست. او خود اعلام داشته است که هدف او تصرف و تثبیت پدیده اعتراض کارگری به نفع جمهوری اسلامی است. دردانه آنهاست، قدرش را میدانند، کتابهایش را با هزار غلط چاپ میکنند و برایش اعتبار می‌سازند.

بینیم که ذهنش درگیر اتمام قرارداد کاریش با کارفرماست و مدام این ترس را با خودش دارد که اگر قراردادش را تمدید نکند چه اتفاقاتی برای او و آینده اش می افتد، داستان همین روند را که از ابتدا شروع کرده، ادامه می دهد و در انتها به خاطر یک اشتباه، دستش لای دستگاه پرس می ماند. این فرایند فقط مربوط به این داستان نیست.

برای مثال در داستانی دیگری از این مجموعه داستان، جمعی فروشنده در یک پاساژ میل فروشی که قبلاً تعمیرگاه ماشین بوده، جمع شده اند و از اوضاع کاری و شرایط موجود و فرق این کار جدید با کار قبلی حرف می زنند، این داستان هم بدون اینکه به نقطه ی عطف خاصی برسد، با رسیدن مشتری جدید و سکوت شخصیت ها پایان می یابد.

نقد ادبی رمان

انتخاب مجموعه داستان نورد نه فقط برای شناخت محمد علی گودینی بلکه برای شناخت رگه ادبیات کارگری در ایران ناگزیر مینماید. در مجموعه این رمانها شاید برای اولین بار چهره کارگر ایرانی آنطور که بود به تصویر کشیده میشود. کارگر صنعتی ایران و با نتایج اجتماعی ناشی از آن، با بیکاری، در مصاف با سر کارگر بی مروت، دغدغه های قرار داد کار و مناسبات درون خانوادگی این کارگران در داستانهای محمد علی گودینی جان میگیرند.

تا آنجا که به اعتراض کارگری مربوط باشد هنوز کتابهای بهتری از همین نویسنده را میتوان سراغ گرفت. "گل های کاغذی" و "یک دل سیر گریه" داستان بر متن یک اعتراض پیش میروند.

کتاب «گل های کاغذی» محمد علی گودینی روایت دو نوجوان به نام های فرامرز و فرهاد است که در دوران پیش از انقلاب برای ورود به دانشگاه تلاش می کنند. داستان از رفاقت این دو نوجوان و آماده شدن برای امتحانات نهایی آغاز می شود. پدر فرهاد که کارمند شرکت نفت است به دلیل مسایل سیاسی به آبادان تبعید شده است و باید خانواده خود را هم به آبادان ببرد. جدایی این دو دوست قدیمی بهانه ای برای شکل گیری حوادث داستان است.

موضوع محوری داستان نفوذ و سلطه انگلیسی ها بر منابع نفتی ایران پیش از انقلاب است، که نویسنده سعی دارد با تصویر کشیدن تحقیر ایرانیان توسط انگلیسی ها در مخاطب حس تنفر نسبت به این موضوع ایجاد کند. این موضوع با تکرار چندین باره عبارت «ورود ایرانی و سگ ممنوع!» «دنبال می شود. در مقابل هم حس تنفر

ادامه ادبیات کارگری.....

رنالیسم کارگری - چهره سوم

احمد محمود و رمان همسایه های او اوج ادبیات کارگری ایران لقب گرفته است. در کیفیت ادبی همسایه ها نباید تردیدی بخود راه داد اما تصویر از کارگر در رمان او جای بحث دارد. کسی نمیتواند تصویر درستی از مبارزات طبقه کارگر در جهان نام برد. ادبیات کارگری و مشخصا در زمینه رمان نقش بسیار مثبتی را در زمینه های متعدد در تقویت صفوف اعتراض کارگری ایفا کرده است. در این زمینه دست طبقه کارگر در ایران بطرز دردناکی خالی است. رمانهای رئالیستی با همه تاکیدهای واقع گرایانه، دست نویسده را باز میکند که تصویری دقیق و جامعتر از طبقه کارگر بعنوان یک پدیده اجتماعی بدست بدهند. رشد صنایع، پدیده شهر نشینی، مناسبات کار، دوره های بحران و رونق، کشمکش با دولت و کارفرما طی چه روندی و با کدام فراز و نشیب ها را در ایران به جلو باز کردند؟ چگونه تکوین یافتند؟ در ایران قطعا شعرای کارگری ارزنده ای در ادبیات کارگری وجود دارند، اما در رمان نویسنده فرصت مییابد که تصویر زمینی و اجتماعی را با دخیل کردن احساسات و دقایق زندگی خانوادگی و رفاقتها بدست دهد که در شعر ممکن نیست. تحولات اجتماعی بزرگ در زبان رمانها است که جلوه های روشنتر و با ثبات تری را بجا میگذارند. تند پیچهای بزرگی در صد سال گذشته در ایران پشت سر گذاشته شد، کارگران در هر یک نقش بزرگی ایفا کردند، اثری از آنها را میتوان سراغ گرفت؟ صد سال از تاریخ پرحرارت ایران معاصر چهره های مهم کارگری را در خود دارد، در دل توده ها اگر شانس برای زنده ماندن این چهره ها بود می بایست در رمانها جلوه پیدا میکرد. در عرصه داستان نویسی ایران از این "عموها" و "خاله ها" خالی است و این دردناک است. عموها و خاله هایی که میتوانند شجاع باشند، ترسو باشند، محافظه کار شوند و چه بسیاری که تسلیم نگردند و جان خود را از دست دادند.

چرا موضوع یک سندیکا ستون فقرات یک داستان کارگری را تشکیل نداده است؟ در صد سال اخیر مبارزه بر سر تشکیل اتحادیه و تشکل این طبقه را نقره داغ کرده است، به شور و هیجان و به افسردگی فرو برده است. صد البته کارگران از دستمزدهای قابل توجهی برخوردار نبوده اند، اما به شمار آوردن و توصیف کارگران به مثابه فقرای جامعه جز یک جهالت غیر قابل اغماض نمیتواند باشد. موضوع دیگر در رمان های احمد محمود، و بعلاوه جلال آل احمد، همگی فعالان سیاسی بعنوان فردی تنها و منزوی، در حلقه مردمی که آنها را حتی به خاطر نمی آورند، و با سرنوشتی توأم با بیهودگی تصویر میشود. همگی اینها دست در دست هم تصویری از طبقه کارگر در میدان ادبی بجا میگذارند که بشدت جامد، غیر واقعی و مسموم است. نمیدانم در تاریخ "مبارزاتی" چقدر نان به سفره کارگر اضافه شد، اما تاریخ شاهد است که در بخش عظیم ملی شدن نفت، این کارگران بودند که نقش اصلی را ایفا نمودند؛ شخصا نمیدانم شخص مهدی بازرگان برای زندگی کارگران جز نقش منفی، منشاء خیری بوده باشند؛ اما اینرا شاهدیم طبقه بورژوا در ایران قهرمانان خود را با کتب در مورد خلق و خوی ایرانیان که اساسا به پوزخند به موقعیت طبقه کارگر اختصاص دارد، به ارش اعلی میبرد. پاسخ کجاست؟

آیا میتوان همه پیچیدگی و خلاء موجود را با اشاره به یک دولت سرکوبگر توضیح داد؟ قطعا نه. و قطعا نمیتوان شور و شغف خیلی زیادی را آنهم در سرایش سرکوب پس از یک انقلاب به رگهای یک نویسنده تزریق کرد، و باز قطعا تصاویر داستانی گودینی واقعی ترند، شهری اند، در منطق زندگی شهری زنانی که به روسپی گری کشانده میشوند، سمپاتی خواننده را همراه خود دارند. اما کارگران در داستانهای اخیر میتوانند عصیان و اعتصاب بعنوان یک نافرمانی، شلوغ کرده باشند.

احمد محمود و رمان همسایه های او اوج ادبیات کارگری ایران لقب گرفته است. در کیفیت ادبی همسایه ها نباید تردیدی بخود راه داد اما تصویر از کارگر در رمان او جای بحث دارد. کسی نمیتواند تصویر درستی از مبارزات طبقه کارگر در جهان نام برد. ادبیات کارگری و مشخصا در زمینه رمان نقش بسیار مثبتی را در زمینه های متعدد در تقویت صفوف اعتراض کارگری ایفا کرده است. در این زمینه دست طبقه کارگر در ایران بطرز دردناکی خالی است. رمانهای رئالیستی با همه تاکیدهای واقع گرایانه، دست نویسده را باز میکند که تصویری دقیق و جامعتر از طبقه کارگر بعنوان یک پدیده اجتماعی بدست بدهند. رشد صنایع، پدیده شهر نشینی، مناسبات کار، دوره های بحران و رونق، کشمکش با دولت و کارفرما طی چه روندی و با کدام فراز و نشیب ها را در ایران به جلو باز کردند؟ چگونه تکوین یافتند؟ در ایران قطعا شعرای کارگری ارزنده ای در ادبیات کارگری وجود دارند، اما در رمان نویسنده فرصت مییابد که تصویر زمینی و اجتماعی را با دخیل کردن احساسات و دقایق زندگی خانوادگی و رفاقتها بدست دهد که در شعر ممکن نیست. تحولات اجتماعی بزرگ در زبان رمانها است که جلوه های روشنتر و با ثبات تری را بجا میگذارند. تند پیچهای بزرگی در صد سال گذشته در ایران پشت سر گذاشته شد، کارگران در هر یک نقش بزرگی ایفا کردند، اثری از آنها را میتوان سراغ گرفت؟ صد سال از تاریخ پرحرارت ایران معاصر چهره های مهم کارگری را در خود دارد، در دل توده ها اگر شانس برای زنده ماندن این چهره ها بود می بایست در رمانها جلوه پیدا میکرد. در عرصه داستان نویسی ایران از این "عموها" و "خاله ها" خالی است و این دردناک است. عموها و خاله هایی که میتوانند شجاع باشند، ترسو باشند، محافظه کار شوند و چه بسیاری که تسلیم نگردند و جان خود را از دست دادند.

ادبیات معاصر ایران از نزدیک شده به مقوله کارگر بعنوان یک طبقه طفره رفته است. این باعث شده است که رئالیسم آن شکننده و مبهم و دوپهلو باشد. آنجا که تلاشی بخرج داده است فراتر از ناتورالیسم صادق چوبک در وصف کارگران ستم دیده و مظلوم نمی توانست برود. ادبیات معاصر ایران در قامت نویسندگانی چون سیمین دانشور، جلال آل احمد و صادق چوبک از بسیاری جهات برعکس تصاویر داستانی گودینی واقعی ترند، شهری اند، در منطق زندگی شهری زنانی که به روسپی گری کشانده میشوند، سمپاتی خواننده را همراه خود دارند. اما کارگران در داستانهای اخیر میتوانند عصیان و اعتصاب بعنوان یک نافرمانی، شلوغ کرده باشند.

ادامه ادبیات کارگری.....

"سندیالیستهای" تاریخ ایران دسته بندی کنیم، نه سندیکا و نه اهداف فوری حکومت کارگری آنها جای واقعی خود را

پیدا نخواهد کرد. سالها تمکین چپ در مقابل اسلام ضربات سنگینی بر پیکر چپ در ایران زد. این چپ در سالهای حکومت پهلوی دوم نخواست و نتوانست از زیر سایه سنگین اسلام بیرون بیاید. تاوان آنرا سوسیالیسم در ایران پرداخت. ضربه سخت-تر را باید در پدیده سبز جستجو کرد که پیکره بزرگی از آنچه چپ ایران خوانده میشد، اینبار با حفظ شعار سوسیالیسم از همانجا سر بر آورد. در میان رویدادهای موثر تاریخی دیگر باید به سرکوب رنالیسم ادبی در ایران به ارجاع به کارگر نمیتوانست ره بجایی ببرد. یک طبقه کارگر صنعتی و شهری و در جدال بر سر یک زندگی مدرن را در ادبیات رئالیستی ایران نمیشد قلم گرفت. قلم گرفتن یک عصاره سوسیالیستی در حرکت طبقه کارگر دیگر یک اشتباه نبود. صلاح ملک خویش خسروان دانند، هر کس با سرمایه ادبی خود، هر چه خواهد کند. اما باید بخاطر سپرد در اوج هیاهوی "کارگران به جایی نمیرسند" دشمن کارگران برای رنالیسم سوسیالیستی کارگری خیز برداشته است.

حول دلایل و ریشه یابی این پدیده میتوان به غور و تفحص پرداخت. کم بها دادن به مبارزات اقتصادی طبقه کارگر یک دلیل مهم است. از طرف دیگر شیفتگی معوج به سندیکا از طرف آنچه جنبش کمونیستی ایران نامیده میشود، به همین اندازه منفی عمل کرده است. کافی است بخاطر بیاوریم چگونه هنوز هم سی ساله اول قرن از مبارزات کارگری ایران که اساسا رو به تشکیل یک حکومت کارگری داشت، تحت عنوان تاریخ مبارزات سندیکایی به خورد کارگران جوان داده میشود. وقتی حیدر

عمو اوغلو، سعید سلطانزاده، یوسف افتخاری را

نکنید" عملا رهبران کارگری خود را تنها گذاشتند. کارگری که بیژن چهرازی را سمبل و قهرمان مبارزه خود بداند، محبوب و گودینی و رقص شتری کارگر پناهی آنها را جز با پوزخند همراهی نمیکند. تا آنجا که به موضوع اصلی این نوشته مربوط باشد، مساله ساده است. مطالعات من قد نمیدهد، نمیدانم آیا شاملو امروز خود را کمونیست میخواند، هر چه بود یک کتاب "بگذار سخن بگویم" در شرح سرگذشت کارگران لوله سازی نورد اهواز با قلم او آبروی ادبیات فارسی میشد.

مبارزه تنها راهی است که خود صامبان جامعه پیش روی ما قرار داده اند.

آنها از ما صبر و باز صبر طلب میکنند بدون اینکه از تباهی و مرگ ما و

عزیزان ما حتی خم به ابرو بیاورند. امر ما دفاع کردن از خود است و این

مقدمه بر هر چیز، مستلزم ارزش قایل شدن برای خود است. این مستلزم

آنست که از انسان بودن خود کوتاه نیاییم.

طنز

کلاسهای آموزشی برای پروردگاران عالم!

خصوصی مردم سر از ته و توی همه چیز میشود درآورد. ثانیاً، این از مخارج اداره بایگانی الهی کم میکند و میشود چند صد فرشته را صرفه جویی کرد. ثالثاً، و اساساً اینکه همه حقایق منتشر بشود، دیگر حقیقتی برای جستجو باقی نمی‌ماند. کسی نمیتواند برای خود بارگاه کشف حقایق سر هم کند. بنویسد و با اسناد و شواهد و آمار منتشر کنید که اوضاع چقدر خیط است. خجالت نکشید، به ماموران دولتی یاد بدهید گستاخ باشند و وعده بدهند.

همه هنر نمایندگان شما در کره زمین در این است که تیتیر درستی برای گروههای بنی بشر پیدا کنند: مردم زیر خط فقر، زیر خط سید کالایی، زیر خط کمیته امداد؛ بیکاران مطلق، بیکاران علاف، بیکارانی که بیکاری به ارث می‌برند؛ شاغلان یکساعت در هفته، انسانهای زنده با قرارداد سفید، تحصیلکردگان کشکی، خانواده‌هایی که یک کودک نان آور آنهاست، بیمه شده‌گان دست از پا درازتر ... ملاحظه میکنید، و اگر اندر حکمت حکومت الهی درست تبلیغ شده باشد لابد امت مربوطه هم تصدیق میکنند که آدمهای گروههای ذکر شده برای لای جرز دیوار خوبند. کسی که بعد از سی سال و پس از رهنمودهای "فرشته کار" هنوز نتواند نان یک خانواده پنج نفره را در بالای خط فقر و بالای خط تورم الهی از دل خاک بیرون بکشد؛ چرا اصلاً باید به جهنم راه داد؟ حالا گیریم حساب و کتاب نفوس "الله و اکبر" گو از دست خداوند باری تعالی خارج شده باشد، چرا باید وقت نکیر و منکر را با این امتی که نه مالیات داده اند، نه هزینه دفتر بیمه شان را پرداخته اند، هدر داد؟ مجازات این گنه کاران (که با آب هیچ گونه توبه قابل شستشو نیست) همین بس که تا جان دارند به ساز "فرشته کار" برقصند.

قبل از هر چیز باید به شایعه بی اساس "خداوند ستم‌دیدگان" پایان داد. معلوم نیست که این تخم لق را چه کسی، بی خود و بی جهت توی دهان مردم گذاشته است. زمان نزول این آیات گذشته است، اولاً جمعیت ستم دیدگان خیلی کمتر از حالا بود و تازه نصف همان جمعیت هم در جنگ با همسایه‌ها نطفه میشدند. یک چند صد هزاری هم که هر از چند گاهی بر اثر غفلت

میگویند کار ادیان الهی در کساد است. ببخود میگویند. همین جمهوری اسلامی را نگاه کنید. یک حکومت قدر قدرت الهی که بیزینس پروردگار خودش را مثبت نگه داشته است. در بارگاه الهی اینها نه صفی هست، نه مسلمان نانجیب پررو و طلبکار؛ و نه یتیم و مادر مرده ره گم کرده؛ کسی پاشنه در بارگاه را به گرو نگرفته است. جبرائیل و عزرائیل با هم شب و روز الک دولک بازی میکنند. فرشته‌ها هم فارغ از ترس ازدواج اجباری با هر لندهور از راه رسیده‌ای، سیر و پر ماتیک آزمایش میکنند و به بازی یک قل دو قل مشغولند. همه امت سرشان به کار خودشان گرم است. آنهایی که کار دارند برای حفظ کارشان تا بوق سگ کار میکنند و دیگر نیازی به دخالت بی‌جا خدا باقی نمی‌ماند. آنهایی هم که کار ندارند دو پا دارند، دو پا هم قرض کرده در بیابانهای درندشت، از کربلا تا نینوا گرگم به هوا میکنند. مابقی امت هم پول می‌شمارند. از شنیدن توصیف اینهمه صفا و تقاهم، همه خداوندهای دیگر بزودی از حسودی دق خواهند کرد. شایع است که واتیکان در حال بررسی طرحی است که با حفظ داستان مسیح و صلیب در مابقی اصول و فروع دینی به مذهب شیعه بپیوندند. تنها مشکل در اینست که یک تعداد امام کم آورده اند که آنهم قابل حل است.

ما در نشریه علیه بیکاری در پی زل زدن بی پایان به آسمان، سر از کاسه و نیم کاسه این بیزینس درآورده و بی صبرانه منتظر صفحه بند نشسته تا اسرار نهان را با شما در میان بگذاریم. ملاحظه میکنید زل زدن به آسمان در ایام بیکاری چندان هم بی-خاصیت نیست.

کاسه : آنالین باشید! حقایق و تمام حقایق را در روی اینترنت در اختیار امت قرار دهید. اولاً، با وجود گوگل و یوتوب بدون خطر دخالت در زندگی



ادامه طنز

ها دود شده ولی به هوا میرود. اما برای انبساط خاطر پروردگار مفید است که ببیند چگونه اشرف مخلوقات از وفور نادانی یک فضیلت میسازد، فضیلت انتخاب میان بد و بدتر! اما مهمترین خاصیت دموکراسی در این است که آدمها با یک رای و یک صندوق بناگهان خود را نه به عنوان یک رای بی ارزش تا انتخابات بعدی، بلکه بی خود و بی جهت در پست چرخاننده عالم و آدم میگذارند.

بهرحال کار به جایی رسیده که خداوند تخت و طبق خود را جمع کند و بیاید و در قم دوره ببیند، امروزی شود. قدیم می گفتند اگر غضب الهی آید نصف دنیا را آب میبرد. حالا باید نوشت "تا حکومت عدل الهی عشقش بکشد دستمزدها زیر خط فقر، بیمه بیکاری ول معطل، و زرت جمیع مومنان قمصور"! پیچ شش دعای جدید هم بدست ملت داده شود تا از انرژی آنها تا نفسشان در می آید بطرز مفید بهره برداری گردد: دعای کاهش تورم، دعای افزایش قیمت نفت، دعای افزایش صادرات اجناس وطنی، دعای افزایش قدرت ... خاصیت این دعاها در این است که مردم وقتی از انتخاب قازوراتهای اصلاح طلب و مکتبی و پوپولیست و با تدبیر به جایی نرسیدند، به جای آن میروند دعا میکنند! اگر عزت پاسپورتهاشان مالید، در عوض با پای پیاده میروند به کربلا!

خدای عالم از وبا و مالاریا جان به جان آفرین تسلیم می کردند. با تغییر تابلو "خدای آبدیت" یکسره حکومت الهی را از شر بسیاری انتظارات بیجا خلاص میکنید. بعنوان یک نمونه، ابدان نتایج تبدیل الگوی یک فرد مومن به یک "کار آفرین" را نباید دست کم گرفت. باید گوش ده دوازده مومن زحمتکش را بدست یک مومن "کار آفرین" سپرد تا قدر جهاد مقدس اشتغال حکومت خود را بفهمند. ارجحیت مومنان کار آفرین در اینست که زبل هستند، هر جا قرار بگیرند خر خدای خود را میرانند.

نکته جالب اینجاست که مذهب شما برای همیشه از مبلغ و میسیونرها خلاصی پیدا میکند. باورتان نخواهد شد در عرض یکی دو روز از زمین و زمان متخصص میبارد که هر یک درد خود را رها کرده برای کس دیگر نقشه میریزند. بی خانمان ها متخصص شهرسازی میشوند، کلیسا ندیده از پاپ کاتولیک-تر از آب در میانند، با شنیدن نام بانک ملی، شنگول شده و راه حل بحران سرمایه را مییابند...

نیم کاسه: دموکرات باشید. انتخابات سازمان بدهید. هر چه انتخابات داشته باشید از خیرات آن برکات بیشتر بهره میبرید. دوره خداوند بحرالعلوم گذشته. دوره، دوره "انتخاب مردم" است. خاصیت این روش در این است که گناه همه چیز را میشود با حساب این حزب یا آن حزب و اصلا اگر دلتان خواست به حساب کسانی که رای نداده اند گذاشت. تا دوره انتخابات است، همه کاندیداها مثل پیامبر نبی امر به آنها نازل میشود؛ وعده هایی را میدهند که خدا حاج واج میماند! بعد از انتخابات هم پشیمان میشوند، به طرف مقابل رای میدهند؛ تا دوباره "دست بر قضا" پشیمان بشوند! بخصوص اگر امت مربوطه مثل ایرانیان مهد تمدن باشند و اصول دموکراسی را با شیر مادر خورده باشند که نان خدای مربوطه در روغن است. حسابش را بکنید همه گناهان و اشتباهاتی که امروز با دموکراسی به پای رقیب نوشته میشود تا قبل از آن به حساب خداوند می-گذاشتند. این مساله در نتیجه نهایی تغییری نمیدهد بخش بزرگی از این وعده

نشریه علیه بیکاری

مدیر مسئول: سیوان رضایی

سرمدیر: مصطفی اسدپور

تماس: آدرس ایمیل

info@a-bikari.com

مقالات این شماره توسط مصطفی اسدپور نوشته شده است. استفاده از مطالب با ذکر منبع آزاد است.